

هو العليم

# علت تمایز واقعه عاشورا نسبت به سائر وقایع

سیر شاخص بودن واقعه عاشورا

برگرفته از آثار:

حضرت علامه آیه الله حاج سیّد محمدحسین حسینی طهرانی

و

حضرت آیه الله حاج سیّد محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سرهما

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ  
و الصَّلَاةُ و السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا و نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ  
و عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ  
و اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

فَقَالَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ)؛  
**إِنَّ لِلْحُسَيْنِ فِي بَوَاطِنِ الْمُؤْمِنِينَ مَعْرِفَةً مَكْتُومَةً؛**

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: یک معرفت پنهان در باطن مؤمنین نسبت به سیدالشهداء  
علیه السلام است

### علت تمایز واقعه عاشورا از سایر وقایع

علت اینکه عاشورا، عاشورا شد و از سایر حوادث ممتاز شد این است که وقایع در این روز به نحوی  
اتفاق افتاد که تمام صفات و اسماء الهیه در این روز از وجود آن حضرت به منصه ظهور درآمد؛ مسئله فقط  
مسئله شهادت نبود، کیفیت قضایا و حوادث و بیان مطالب و نحوه عمل آن حضرت و رعایت ظرائف و لطائف  
عالم تربیت و تزکیه و تذکیه، تماماً از وجود آن حضرت متجلی شده بود.

و به عبارت دیگر: اگر این قضیه بدون حضور آن حضرت انجام می گرفت و سررشته تدبیر و اداره  
آن را فرد دیگری همچون حضرت ابی الفضل العباس و یا حضرت علی اکبر علیهما السلام به دست می گرفت،  
دیگر عاشورا نبود، بلکه هویت دیگری می یافت و خصوصیات متفاوتی با این مسئله پیدا می کرد، گرچه نفس  
حوادث و ابتلائات فرقی نمی کرد؛ یعنی اگر همان زدن و کشتن و تشنگی و کوبیدن و قطعه قطعه کردن و انواع  
بلا یا وارد کردن را ما در آن مشاهده نماییم، باز مسئله فرق داشت. در اینجا است که ما متوجه می شویم سر مسئله  
در این است که زمام حوادث در روز عاشورا باید فقط به دست امام معصوم علیه السلام باشد تا عاشورا، عاشورا  
شود و بر صفحه تاریخ تا ابد چون خورشید بتابد و دیگران را به دنبال خود بکشاند و از اقیانوس بی کران فیض  
خود همه را سر مست و سیراب نماید.

و به همین جهت است که هیچ واقعه ای نظیر عاشورا نخواهد شد و این اسم را بر غیر آن واقعه

<sup>۱</sup> الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۸۴۲.

گذاردن خطای محض است؛ چنانچه به فردی غیر از امام حسین علیه السّلام، حسین گفتن باطل و خرافه است. امام معصوم را نباید به غیر او تسری داد، و گفتن علیّ زمان و یا حسین زمان صد درصد غلط و موجب عقبات و تبعات است.<sup>۱</sup>

## تفاوت واقعه عاشورا با سایر جنگ‌های صدر اسلام

در جریان عاشورا مسئله خیلی فرق داشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم هم جنگ‌هایی داشتند - مُسَلِّماً رسول خدا از سیدالشهدا که بالاتر است - و امیرالمؤمنین علیه السّلام هم جنگ صفین و هم جنگ جمل و نهروان داشتند؛ ولی مسئله عاشورا باز با تمام اینها تفاوت دارد! در مسئله عاشورا تمام افراد می‌دانستند که شهید می‌شوند؛ این است مسئله! تمام افراد می‌دانستند که زنده نمی‌مانند، با این حال، عبارت آنها این بود که: «اگر هزار بار ما را قطعه قطعه کنند و دوباره زنده کنند، ما دست بر نمی‌داریم!»<sup>۲</sup> خب این یک لقلقه لسان و عبارتی نیست که همین‌طور بر زبان یک شخص بیاید؛ یعنی این چه واقعیتی است که یک فرد آن را ادراک می‌کند و می‌فهمد و تا آخر می‌ایستد، و مسئله به هر جا که می‌خواهد برسد، برسد! انسان خیلی راحت می‌تواند مطالب احساسی را بیان کند، ولی بین آن مطالب تا واقعیت خیلی تفاوت است، خیلی تفاوت است!<sup>۳</sup>

آقا جان شما خیال می‌کنید این افرادی که در زمان پیغمبر بودند و در جنگ‌هایی که با پیغمبر و در خود زمان پیغمبر بوده‌اند، همه اینها به بهشت رفتند؟! یا همه این افرادی که در زمان جنگ با امیرالمؤمنین علیه السّلام بودند و کشته شدند به بهشت رفتند؟! نه، این‌طور نیست! هر کسی که در جنگ صفین در رکاب امیرالمؤمنین علیه السّلام کشته شده، باید ببینیم در هنگام کشته شدن چه نیتی داشته؟! شاید نیتش این بوده که امیرالمؤمنین علیه السّلام بر معاویه غلبه کند و این شخص حاکم کوفه شود، تمام شد دیگر! اتفاقاً تیر از آن طرف می‌آید و به این فرد می‌خورد و او را می‌اندازد و ما می‌گوییم از شهدا صفین. نه، از شهدای صفین نیست! ببینید چقدر قضیه عوض شد این دیگر از شهدای صفین نیست!؟

ولی در قضیه عاشورا یک‌دست بود. ما واقعه‌ای در عالم وجود مثل روز عاشورا نداریم و نخواهیم داشت، که این قدر یک‌دست باشد! امام حسین علیه السّلام در روز عاشورا آمد مطلب را به حد اعلاّی خودش برد، اعلاّی که مافوق آن وجود ندارد! حیثیتش صد در صد، مسلم بن عوسجه صد در صد، حر بن یزید ریاحی صد در صد، همه اینها صد در صد بودند، همه خالص، همه پاک!

<sup>۱</sup> اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۸۱.

<sup>۲</sup> بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۹۲؛ الارشاد، ج ۲، ص ۹۱.

<sup>۳</sup> نفحات انس، ص ۴۶.

همین حر بن یزید که آمد و توبه کرد، اگر خدا دوباره او را زنده می‌کرد، دوباره می‌آمد خودش را می‌کشت و اگر خدا برای بار سوم زنده می‌کرد، دوباره خودش را می‌کشت!

آن شبی که امام حسین علیه السلام در خیمه فرمود: **«أَلَا وَ إِنِّي قَدْ أَدْنْتُ لَكُمْ فَانْظُرُوا جَمِيعًا فِي حِلٍّ؛ لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنِّي زَمَامٌ. هَذَا اللَّيْلُ قَدْ عَشَيْتُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا»** آقا! از این تاریکی شب استفاده کنید و حرکت کنید. سراغ زن و بچه‌های خود بروید و به آنها برسید. فردا ما کشته می‌شویم. شما هم بروید و زندگیتان را داشته باشید، البته هرکسی که اهل دنیا است، بفرماید! ما هم چراغ‌ها را خاموش می‌کنیم که موقع رفتن از ما خجالت نکشید. **«هَذَا اللَّيْلُ قَدْ عَشَيْتُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا»** تا شب به صبح نشده بگذارید و بروید!

هر کسی بلند شد و حرفی زد؛ زهیر بن قین چه گفت؟! زهیر عرض کرد: «یا ابن رسول الله ما یک عمری زندگی کردیم حالا باید سر بزنگاه و رسیدن به نتیجه و مقصود، شما با ما این طور صحبت کنید؟!»<sup>۲</sup> من اگر جای زهیر بودم به امام حسین علیه السلام می‌گفتم: «امام حسین خودتان را جای ما بگذارید چه می‌گوی؟!»، ما این قضاوت را به خود شما واگذار می‌کنیم؟!»، آدم یک عمری در این دنیا زندگی کند و همان سر بزنگاه، همان سر جایی که خلاصه می‌خواهند نصیب را بدهند، همان جا امام به انسان بگوید: «برو پی کارت!» هم چنین چیزی می‌شود؟!!

مگر امکان دارد که انسان آن وقتی که دیگر به گنج رسیده و کلنگ آخر را که زده و دیگر گنج پیدا شد، این همه زحمت کشیده، این همه رفتن و گشتن و فلان و برویم گنج پیدا کنیم و چه کنیم و حالا که به گنج رسیده یک دفعه راه خود را بکشد و برگردد؟! این باید خیلی آدم احمقی باشد، خیلی باید فرد نادانی باشد که به این جا رسیده است و برگردد؟!!

لذا اینها یک‌هم‌چنین مسئله‌ای را ادراک کردند معرفت پیدا کردند مگر می‌توانند دست بردارند؛ لذا به امام حسین عرض می‌کند: «اگر هفتاد بار، مرا هفتاد بار یا صد بار مرا، یا هزار بار مرا - در نظرم نیست - بکشند، بسوزانند و خاکسترم را به باد بدهند، دوباره زنده کنند، دوباره دست بر نمی‌دارم»<sup>۳</sup>، چرا؟! چون مطلب را وجدان کردم و احساس کردم و با تمام وجودم به این مسئله رسیده‌ام.

---

۱۱ الإرشاد، ج ۲، ص ۹۱؛ إعلام الوری ج ۱، ص ۴۵۵؛ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام ج ۴، ص ۹۸؛ معاد شناسی، ج ۲، ص ۴۱؛ آگاه باشید که من اجازه دادم به شما در رفتن، همه شما بروید و من گره بیعت را از شما باز کردم و دیگر تعهدی بر شما ندارم. اینک شب است، سیاهی آن شما را از انظار پوشانیده است، از این پوشش استفاده کنید و مانند شتر راهواری شب را برای سلامت خود استخدام کنید.»

۲۲ الإرشاد، ج ۲، ص ۹۲.

۳ الإرشاد، ج ۲، ص ۹۲؛ وَ قَامَ زُهَيْرُ بْنُ الْفَيْزِ الْجَلِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ فَقَالَ وَ اللَّهُ لَوَدِدْتُ أَنِّي قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ ثُمَّ قُتِلْتُ حَتَّى أُقْتَلَ هَكَذَا أَلْفَ مَرَّةٍ وَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَدْفَعُ بِذَلِكَ الْقَتْلَ عَنْ نَفْسِكَ وَ عَنِ أَنْفُسِ هَؤُلَاءِ الْفُتَيَانِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ.

در همان قضیه افرادی هم بودند که به امام حسین گفتند: «ما با شما هستیم تا وقتی که احساس کنیم که شما غالب هستید، وقتی احساس کنیم که دیگر فایده‌ای ندارد آن موقع می‌رویم!» حضرت فرمودند: «میل خودتان است؛ می‌خواهید بروید یا باشید» لذا اینها اصلاً تا روز عاشورا هم حتی جنگیدند و رفتند و جنگ هم کردند! ولی به شهادت نرسیدند! وقتی دیدند که دیگر فایده‌ای ندارد، نزد امام حسین آمدند و گفتند: «الوعده وفا ما دیشب با هم قرار گذاشتیم، بیعت کردیم تا وقتی فایده داشته باشد، الآن فایده ندارد شما هم از حرفتان دست بر نمی‌دارید» حضرت فرمودند: «نه، ما حرفی که زدیم یکی است، دیشب و الآن و سال گذشته ما یکی است، تفاوتی نمی‌کند؛ من که دیشب گفتم من کشته خواهم شد و شهید خواهم شد، شما برو!» او هم خداحافظی کرد و رفت، طرف رفت!

آیا این شخص در روز عاشورا می‌شد کشته بشود یا نه؟! بله می‌شد که کشته شود! بالأخره رفت جنگ کرد، در جنگ هم که نان و حلوا نیست، تیر است و شمشیر است و این شخص را امام حسین در واقعه عاشورا زنده نگه می‌دارد! شمشیر می‌خواهد بخورد ردش می‌کند که از آن طرف برود. تیر می‌خواهد بیاید - تیر هم می‌آمد - اما همین که تیر می‌خواهد برسد، از این طرف می‌رفت! این کارها را چه کسی می‌کند؟! امام حسین، چون حضرت با او بیعت کرده که تا این حد، چقدر این آدم باید خاسر و بیچاره باشد؟! او خبر ندارد! بنده خدا، تو که الآن شمشیر می‌زنی، آن کسی که در خیمه است تو را نگه داشته، همان او نمی‌گذارد که تو به شهادت برسی! آن وقت بیعت و پیمان می‌بندی چه کار می‌کنی؟! امام حسین علیه‌السلام تیر را از این طرف این شخص رد می‌کند که به او نرسد.

از آن طرف طفل شش ماهه خود را که روی دست می‌آورد، او که از دور برای آمدن نشانه می‌گیرد، حضرت، این تیر را می‌آورد مستقیم صاف به گلولی فرزندش می‌خورد، هر دو را او انجام می‌دهد! البته آن طفل خودش خواست که به شهادت برسد.<sup>۲</sup>

در قضیه عاشورا تمام افراد یک‌دست بودند! این جاست که امام علیه‌السلام می‌فرماید (و ای کاش ما می‌فهمیدیم که چه می‌فرمایند): **«هُنَا مُنَاخٌ<sup>۳</sup> رِکَابٍ وَ مَصَارِعُ عَشَاقٍ...»**؛ در این جا جایگاه افتادن و به زمین

<sup>۱</sup> ابومخنف از عبدالله بن عاصم الفایسی از ضحاک بن عبدالله مشرقی روایت کرده است:

«وقتی دیدم یاران امام حسین علیه‌السلام کشته شدند و نوبت خانواده اش فرا رسید و تنها سوید بن عمرو خاتمی و بشیر بن عمرو حضرمی با آنها باقی ماند، به خدمت اباعبدالله آمدم و گفتم: یابن رسول‌الله! یادت هست چه توافقی داشتیم؟ حضرت فرمود: «بله، یادم است، از تو بیعت برمی‌دارم. چگونه از دست این ارتش فرار خواهی کرد؟» ضحاک گفت: من اسب خود را در چادر پنهان کرده‌ام، به همین دلیل پیاده با آنها جنگیده‌ام. پس ضحاک بر اسب خود سوار شد و از میدان جنگ گریخت.

<sup>۲</sup> انساب الاشراف للبلاذری، ج ۳ ص ۱۹۷؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۹.

<sup>۳</sup> مُنَاخ؛ یعنی جایی که کسی به زمین می‌افتد، چه از اسب می‌افتد یا این که به زمین ساقط می‌شود.

افتادن و در روی زمین قرار گرفتن بدنهای نفوسی است که اینها واله و شیدای امامشان هستند.» واله و شیدا؛ یعنی به کسی می‌گویند که دیگر وجودی را در خود نمی‌بیند که بخواد برای آن وجود حسابی باز بکند. (اصلاً مرتبه عشق یعنی همین است) اینها این‌طور بودند! «**لَا يَسْبِقُهُمْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ وَلَا يَلْحَقُهُمْ مَنْ بَعْدَهُمْ**». <sup>۱</sup> مثل اینها نه کسی تا به حال آمده و نه خواهد آمد! ما نه از پیغمبر در قضیه بدر یک‌هم‌چنین چیزی شنیدیم که بدریون کسانی هستند: «**لَا يَسْبِقُهُمْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ وَلَا يَلْحَقُهُمْ مَنْ بَعْدَهُمْ**» نه در اُحد، نه در در خندق، نه هیچ‌کدام ما، هیچ چیز ندیدیم!

در جنگهای امیرالمؤمنین علیه السلام نه در جنگ خیبر و نه در جنگ جمل ما ندیدیم، که حضرت این‌طور بگویند. مثلاً در جنگ جمل، حضرت بگویند: «کسانی که در این جنگ جمل از ما کشته شدند کسانی هستند که **«لَا يَسْبِقُهُمْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ وَلَا يَلْحَقُهُمْ مَنْ بَعْدَهُمْ»** ندیدیم! در جنگ صفین و نهروان ندیدیم، هیچ اینها را ندیدیم! فقط در قضیه عاشورا یک‌هم‌چنین مطلبی آمده است. و این برای چیست؟! این برای آن مقدار کاملِ خلوص و مقدار کامل بروز و ظهور حقایق عبودیت و تسلیم است که در روز عاشورا از اصحاب امام حسین علیه السلام ظهور پیدا کرده است به واسطه آن نور ولایتی که به آنها می‌خورد! و الاً اگر نمی‌خورد، نه! این‌طور نمی‌شد. و لذا در جنگ صفین این‌طور نیست که همه آنها شهید باشند، نه! دلیلی ندارد.

جنگ صفین که بالاتر از جنگ زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیست؛ یک نفر رفت و از آن خر سفیدی که شخصی سوارش بود خوشش آمد، رفت جنگ بکند که او را بزند و بکشد و خر را بردارد و اتفاقاً طرف از بالا زد او را سَقَط کرد و انداخت. و بعد گفتند: «خدا رحمتش کند» حضرت فرمودند: «آقا این شهید راه خر شد. این شهید راه خدا نبود این رفت خر را بردارد، خر او را برداشت.»<sup>۲</sup>

در جریان عاشورا هم‌چنین مسائلی را اصلاً ما نمی‌بینیم؛ یعنی ذهْنیّت اصحاب نسبت به سیدالشهدا علیه السلام ذهْنیّتی بود که اگر هزار بار هم این قضیه اتفاق می‌افتاد، آن ذهْنیّت عوض نمی‌شد. اگر شکست می‌خوردند، خدمت امام حسین علیه السلام نمی‌آمدند و بگویند: «مگر تو امام نبودی، مگر تو قول و وعده ندادی؛ پس چرا این‌طور شد؟!» اگر تیری به آنها می‌خورد این حرف را نمی‌زدند، و اگر قضیه‌ای خلاف توقع آنها اتفاق می‌افتاد این حرف را نمی‌زدند.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> خرائج و جرائح، ج ۱، ص ۱۸۴؛ کامل الزیارات، ص ۲۷۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۲۹۵.

<sup>۲</sup> إحياء علوم الدين الغزالي، ج ۱۴، ص ۱۵۶.

<sup>۳</sup> نفحات انس، ص ۴۷.

## فناء اصحاب سیدالشهدا در در ولایت آن حضرت

یک زیارت هست که امام علیه السلام به اصحاب سیدالشهدا می فرماید: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَوْلِيَاءَ اللَّهِ وَ أَحِبَّاءَهُ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَصْفِيَاءَ اللَّهِ وَ أَوْدَاءَهُ... بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي...»<sup>۱</sup> البته خب این مسئله بآبی انتم و اُمی، یک اصطلاح است که در مقام اظهار فوق العاده زائد محبت و نزدیکی و بزرگداشت و تعظیم یک فرد، گفته می شود.

ببینید چقدر این مسئله بالاست، و چقدر دارای اهمیت است و اصلاً مسئله کجاست؟! چون این زیارت، زیارتی است که از ناحیه امام علیه السلام است و حضرت زیارت می کنند.

یک روز در کربلا قبل از ایام محرم در خدمت مرحوم حداد صبح صبحانه خورده بودیم و مرحوم پدر بزرگ ما حاج آقا معین - خدا رحمت کند - هم آنجا بود.

آن روز ایشان (مرحوم حاج آقا معین) یک سؤال می کند و به آقای حداد عرض کرد: «آقا، من دیشب رفته بودم و اصحاب سیدالشهدا را زیارت می کردم بعد در این زیارت فقره ای هست که حضرت به آنها می فرماید: «بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي» پدر و مادر من فدای شما باد. این قضیه چطور می شود که امام بلند شود و جلوی اصحاب سیدالشهدا بیاید - حالا مراتب اصحاب هر چه می خواهد باشد - امام بیاید و در قبال آنها بایستد و وقتی زیارت می خواند، بگوید: «بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي»؟! قضیه چیست؟! آقا این فقره چیست؟ اینکه نباید برای امام باشد؟ این باید برای ما باشد، وقتی که ما آنجا می رویم این مسئله را مطرح می کنیم و به آنها این طور خطاب می کنیم؟!!

مرحوم آقای حداد این جواب را دادند و گفتند: این از امام است و امام هم خودش همین مطلب را به آنها می فرماید، به این دلیل که در جریان کربلا یک واقعه و یک حقیقت بیشتر حاکم نیست و آن واقعه و حقیقت سیدالشهدا است. همه اینها فانی هستند! دیگر حبیب بن مظاهری و مسلم بن عوسجه ای نیست! یک نفر است و او هم همان امام حسین است! همان سیدالشهداء است! این که الآن جدا هستند، این به خاطر این است که آن ابدان مطهره بالأخره باید با خود بدن حضرت فرق داشته باشند. خب بالأخره اینها حساب و کتاب دارد. ولی در عالم واقع و در عالم معنا، همه در زیر یک خیمه هستند، آن خیمه، خیمه سیدالشهدا است؛ پس در واقع وقتی که شما به آن اصحاب خطاب می کنید، و آنها را مورد خطاب و مورد این کلمات مکرمت آسا قرار می دهید، در واقع به سیدالشهدا خطاب می کنید. آنها [از هم] جدا نیستند؛ یک واقعیت است، یک حقیقت

<sup>۱</sup> مصباح المتعجل، ج ۲، ص ۷۲۲؛ «...السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَوْلِيَاءَ اللَّهِ وَ أَحِبَّاءَهُ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَصْفِيَاءَ اللَّهِ وَ أَوْدَاءَهُ... بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي...»

است!

ولی در عین حال گویا مطلب آن طور که باید و شاید برای حاضرین و آنهایی که در آنجا بودند جا نیفتاده بود.

شما ببینید یک عارف به جریان کربلا چطور نگاه می‌کند؟! می‌گوید: حییبی دیگر در اینجا نیست، مسلمی در اینجا نیست، عابسی در اینجا نیست، همه یکی است، همه در تحت یک ولایت غرق هستند و همه در تحت یک ولایت فانی هستند. استقلال وجودی دیگر در میان آنها نیست، آنها همه جنبه ربطی پیدا کرده‌اند، نه جنبه استقلالی. جنبه حرفی پیدا کرده‌اند، نه جنبه اسمی. و جنبه حرفی که از خودش هویت ندارد، هویتش به طرفین این ربط بستگی دارد. این حرف‌های بنده نیست! اهل فضل نسبت به این مسائل که بنده می‌خواهم عرض کنم، توجه بیشتری دارند.

از این واقعه باید به این کیفیت استفاده بشود. باید از این حادثه استفاده بشود ما از مجالس سیدالشهدا به هر مقدار که می‌توانیم باید مطلب ادراک بکنیم، به همان اندازه کسب نورانیت کرده‌ایم، به همان اندازه! اگر نه، فرض کنید که مجلسی و فقط یک ذکر مصیبتی بود، فقط همین! خب آن به مقدار خودش است.

از این فرصت باید استفاده بشود، از این ظرفیت باید استفاده بشود، و به مکتب امام حسین و به مکتب سیدالشهدا باید نزدیک شد. اگر این طور باشد، آن وقت مضمون ادعیه و خطاب‌ها و این روایات و احادیثی که از ائمه راجع به احیای این مجالس است، خواهیم شد.<sup>۱</sup>

اصحاب سیدالشهدا در روز عاشورا فانی در ولایت بودند و کسی که فانی در ولایت است دیگر خود را نمی‌بیند؛ دیگر نمی‌بیند با چه کسی می‌خواهد بجنگد یا بر خورد کند، زیرا دیگر خودی نیست. یعنی در قضیه عاشورا فقط یک نفر وجود داشت و آن سیدالشهدا علیه السلام بود؛ حضرت ابا الفضل فانی در سیدالشهدا بود، حضرت علی اکبر فانی در سیدالشهدا بود، اصحاب سیدالشهدا همه فانی بودند و هیچ اختیاری از خود نداشتند. اگر حضرت می‌فرمود: برو، می‌رفت؛ صبر کن، صبر می‌کرد.<sup>۲</sup>

مدیریت روز عاشورا و جریاناتی که در آن روز اتفاق افتاده، همه اینها به دست امام معصوم بوده است؛ امامی که به عکس ائمه قبل که مکلف بودند تمام افراد را به سوی جهاد دعوت کنند - امیرالمؤمنین علیه السلام مکلف بود افراد را به سوی جهاد با بصره و معاویه دعوت کند، پیغمبر هم همین طور؛ هر کسی بیاید، منافقین هم بیایند. در جنگ صفین یکی از فرماندهان لشکر امیرالمؤمنین همین شمر بن ذی الجوشن بود،

<sup>۱</sup> شرح حدیث عنوان بصری جلسه ۲۰۳؛ قم/ شب ۲۸ ذی‌الحجه ۱۴۳۲.

<sup>۲</sup> نفحات انس، ص: ۴۷.

و اتفاقاً ضربتی هم به او خورده بود.<sup>۱</sup> چه منافقینی در میان اینها بودند! مانند اشعث بن قیس‌ها که در همین جنگ صفین منجر به شکست امیرالمؤمنین علیه السلام شدند<sup>۲</sup> - سیدالشهدا علیه السلام در روز عاشورا همه را از خودش می‌راند و می‌فرمودند: برای چه اینجا هستید؟ اینجا فقط شهادت است، و پیروزی در کار نیست!

### تبیین کلام سیدالشهدا: «من کان فینا باذلاً مُهَجَّتَه»

امیرالمؤمنین مردم را دعوت می‌کردند که برویم معاویه را سرنگون کنیم، ولی سیدالشهدا می‌فرمودند: سرنگونی در کار نیست - سرنگونی ظاهری در کار نیست - بلکه مسئله، مسئله شهادت است و من هم این راه را می‌روم؛ «من کان فینا باذلاً مُهَجَّتَه، و مُوطَّناً علی لقاءالله نفسه، فَلیرحل معنا»<sup>۳</sup>

راه حضرت این بود؛ و در منازلی که می‌ایستادند، تمام صحبت از شهادت بود؛ در اخباراتی که می‌دادند، همه حرف از شهادت بود؛ حتی در شب عاشورا بیعت خود را از برادر و از پسر خودشان هم برداشتند. یعنی این قدر قضیه عاشورا آزاد و حر و بدون هیچ‌گیری بود که حتی حضرت چراغ را هم خاموش کردند و فرمودند: «این مردم با من کار دارند، با شما که کاری ندارند؛ من اینجا مطرح هستم.» حتی به برادر و پسرشان هم گفتند.<sup>۴</sup> ولی آنها زبان حالشان این بود که: «عیب ندارد ما می‌رویم، ولی شما جایی را معرفی نکن، ما هم می‌رویم، ما حرفی نداریم. کجا برویم غیر از اینجا؟ شما بگو کجا برویم، ما می‌رویم!» البته بعضی‌ها هم به نحوی مطرح کردند. یعنی شناخت آنها نسبت به مسئله این‌گونه بود! و این مسئله‌ای است که به همین آسانی در هر جایی نیست.

### باطل بودن مقایسه سایر وقایع تاریخی با قضیه عاشورا

لذا اینکه ما سایر معرکه‌ها را با عاشورا مقایسه کنیم، این صد درصد غلط است و اهانت به امام علیه السلام و اهانت به مکتب است. سیدالشهدا از اول خلقت آدم تا روز قیامت یک نفر بود؛ ما دو حسین نداریم، ما حسین زمان نداریم.<sup>۵</sup> حسین زمان ما امام زمان علیه السلام است. اگر همین روحیه، همین ادراک، همین مشاعر و همین مظهریت تجلیات اسماء و صفات کلیه حضرت حق در قالب انسان به همین کیفیت و بدون سر مویی تفاوت، بخواهد انجام بشود فرزندش امام زمان است و بس! بقیه همه پیرو و شیعه و دنباله‌رو هستیم به مقدار فهممان. ولی امام حسین یکی بود، امیرالمؤمنین یکی بود؛ دو علی نداریم، علی واحد بود و

<sup>۱</sup> وقعة صفین، ص ۲۶۸.

<sup>۲</sup> جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به معاد شناسی، ج ۳، ص ۲۸۰.

<sup>۳</sup> کشف الغمة، ج ۲، ص ۲۹؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶؛ لمعات الحسین، ص ۳۸.

<sup>۴</sup> الارشاد، ج ۲، ص ۹۲؛ لمعات الحسین، ص ۵۹؛ اللّهوف، ص ۹۰.

<sup>۵</sup> مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۳، ص ۴۳۵؛ ج ۲۴، ص ۷۹.

دویی نخواهد آمد مگر آن امامی که بعد از او هست که او می شود علیّ زمان؛ یعنی الآن علیّ زمان ما حضرت بقیّة اللّه ارواحنا فداه هست و بس! حسین زمان ما الآن امام زمان است و بس! و این مسائل را خطبا و مبلّغین و وعّاظ باید رعایت کنند.<sup>۱</sup> انسان هر چیزی و هر مطلبی را نمی تواند بگوید؛ زیرا گاهی رعایت شخصیت افراد جنبه حیاتی دارد و ما باید خیلی رعایت این مطالب را بکنیم، خیلی دقّت دارد! هر شخص به هر میزان از معرفت که رسیده باشد، باز مقام امام علیه السّلام مقام دیگری است.<sup>۲</sup>

### نادرستی مقایسه سایر شهدا با حضرت علی اکبر علیه السّلام

روزی خدمت مرحوم آقا در مشهد به نماز جمعه رفته بودیم و در صحن موزه نشسته بودیم. یک نفر که در همان موقع هم یک مسئولیتی داشت - خدا رحمتش کند - و منافقین بالأخره او را به شهادت رساندند، صحبت می کرد. این عبارت یادم است که می گفت: «ای حسین! اگر تو یک علی اکبر دادی ما هزاران علی اکبر در این جنگ دادیم! و اگر تو یک حبیب بن مظاهر دادی ما هزاران حبیب دادیم!» یک مرتبه مرحوم آقا فرمودند - البتّه بلند نگفتند و من از کنار شنیدم - «خدا دهانت را از خاک پر کند!» ما هزاران علی اکبر دادیم؟! اگر تو یکی دادی ما هزار تا دادیم؟! این است؟!!

این جوان هایی که برای جبهه رفتند، همه مشمول رحمت الهی می شوند و همه با اصحاب سیدالشهدا قرین هستند، و خدا همه را رحمت کند. اینها جان و سرمایه شان را گذاشتند! واقعاً ما چه افراد صاف و پاک و بی غلّ و غشی را از دست دادیم و دشمن اینها را از ما گرفت؛ ولی حضرت علی اکبر چیز دیگری است! ما باید متوجّه این مسئله باشیم. بله، یک وقت همین طوری حرف می زنی و شعر می خوانیم، در اینجا دیگر به همان مقدار اعتبار شعر و خطابه باید به آن کلمات توجّه کرد؛ اما یک وقت می خواهیم یک قضیه و واقعیتی را بیان کنیم، آنجا دیگر نمی شود در حریم ولایت شوخی کرد.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۵۱ و ۱۹۲؛ ج ۳، ص ۱۴۳ - ۱۴۶؛ مهر فروزان، ص ۴۰.

<sup>۲</sup> نفحات انس، ص ۴۷.

<sup>۳</sup> نفحات انس، ص ۵۲.